



خدا بزرگ‌ترین رفیق حسین (ع)

از من اگر می‌پرسی، هیچ کدام از ما فرشته‌ها دوست نداشت حسین (ع) پایش را روی زمین بگذارد، اما خدا خواست که حسین (ع) به دنیا برود. می‌پرسی مگر حسین (ع) را دوست نداشت؟! این چه حرفی است؟ آنقدر که من فرشته می‌دانم، خدا بزرگ‌ترین رفیق حسین (ع) است، منتهی کی سر از کار خدا درمی‌آورد؟ او مدل دوست داشتن‌هایش با من و تو کلی توفیر دارد. از من اگر می‌پرسی، خدا روی زمین کار مهمی با حسین (ع) دارد. بلند شو به فرشتگان بگو خیلی شلوغ نکنند، چاره‌ای نیست! وقت رفتن حسین (ع) به زمین فرارسیده است!



جبرئیل هم رفیق حسین (ع) است

می‌بینی این روزها رفت و آمد ما فرشته‌ها به زمین زیاد شده! آخر هیچ کدام مان تاب دوری او را نداریم. می‌گویی خوش به حال حسین (ع) که این همه رفیق دارد. منتهی من می‌گویم خوش به حال هر کسی که رفیق حسین (ع) است. جبرئیل را می‌بینی؟! این روزها هر وقت سراغش را گرفته‌ام، مهمان خانه فاطمه (س) بوده. هی مراقب است که خواب حسین (ع) آشفته نشود، که تنها نماند، که آب توی دل کوچکش تکان نخورد. می‌بینی جبرئیل را کنار حسین (ع)؟ خوش به حال جبرئیل که رفیق حسین (ع) است.



نماز از رفقای حسین (ع) است

کجا مانده‌ای؟ عجله کن دیگر! می‌دانم که این فرشتگان به خاطر رسیدن وقت نماز به زمین می‌روند، اما من می‌خواهم چیز دیگری نشانت بدهم. درست حدس زدی! بازم داستان حسین (ع) است. حسین (ع) زبان باز نکرده. آری کمی دیر شده است. بین آن محمد(ص) است که می‌خواهد نماز بخواند. می‌شنوی؟ تکبیر گفت. حسین (ع) هم خواست بگوید، اما نتوانست. محمد دوباره تکبیر گفت. حسین (ع) بازم نتوانست درست بگوید. می‌بینی؟ محمد(ص) هفت بار تکبیرش را تکرار کرد. آفرین! این لب‌های حسین (ع) است که تکان می‌خورد. می‌شنوی؟ حسین (ع) توانست بگوید: «الله اکبر». از امروز این هفت تکبیر برای شروع نماز مستحب می‌شود. راستی می‌خواستم بگویم که نماز هم یکی از رفقای حسین (ع) است.



محمد(ص) بهترین رفیق حسین (ع)

نگاهشان کن! آن حسن (ع) و حسین (ع) هستند که نشستند بر پشت پیامبر تا سواری‌شان بدهد. آن هم سلمان است که به بچه‌ها می‌گوید: «به‌به! چه مرکب خوبی دارید شما!» می‌شنوی محمد(ص) چه می‌گوید؟ می‌گوید: «سلمان! من هم سواران خوبی دارم.» می‌دانی؟ من مطمئن هستم که بعد از خدا، محمد(ص) بهترین رفیق حسین (ع) است. او راز آمدن حسین (ع) را به زمین می‌داند.

هشت روایت از زندگی امام حسین (ع) و ویرایش

# رفیقم باش

فاطمه نیک



قال رسول الله

## حَسْبُنَا مِنْهُ وَآفَامِنْ جُحَيْنِ



خوش به حال هر کسی که رفیق حسین (ع) است

شنیده‌ای از زمین چه خبری آورده‌اند؟ امروز وقت نماز، محمد(ص) یک بچه را خیلی تحویل گرفته. می‌گفتند حتی خم شده و بوسیده و بغلش کرده. تعجب کردی؟ همراهان محمد(ص) هم برای این همه توجه تعجب کرده‌اند و پرسیده‌اند: «مگر او که بود؟ جز یک کودک معمولی که در کوچه بازی می‌کرد» و محمد(ص) در جوابشان گفته: «این کودک رفیق باوفای حسین من است. نمی‌دانید چقدر هوای حسین را دارد. برای همین من هم او را دوست دارم.» می‌دانی جبرئیل چه می‌گوید؟ شاید باروت نشود، اما این رفیق جان‌جانی، یکی از یاران حسین (ع) در کربلا خواهد بود. یادت هست گفتیم خوش به حال هر کسی که رفیق حسین (ع) است؟



یک رفیق مثل عباس (ع) به همه دنیا می‌ارزد

بیا این لوح مرا ببین. این نام‌ها که می‌بینی این طرف نوشته شده‌اند، نام رفقای حسین (ع) است. تا حالا که او قد کشیده و در کوچه‌های مدینه کنار علی (ع) و حسن (ع) راه می‌رود، هنوز به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسد. می‌دانی؟ انگار حسین (ع) سنگ محک مردمان است. هر که او را دوست بدارد، خدا هم او را دوست دارد. این نشانه که از همه پررنگ‌تر است، عباس (ع) است. چه اهمیت دارد که رفقای حسین اندکند؟! گاه یک رفیق مثل عباس (ع) به همه دنیا می‌ارزد.



زینب (س) نشان داد که تا کجا می‌شود رفیق بود و رفیق ماند

هنوز مانده تا کربلا، اما من دلم شور می‌زند. امروز سومین پسر حسین (ع) به دنیا آمد. دوره، دوره، ممنوعیت نام علی است. اما حسین (ع) نام هر سه پسرش را علی گذاشته است. علی اکبر، علی اصغر، علی اوسط. به من اگر بود می‌گفتم این کار حسین (ع) سنت شود. راستی مادر علی اصغر را می‌شناسی؟ «ربابه». نام او را هم توی لوحم نوشته‌ام. او و فرزندانش هم رفیق حسین‌اند. حالا که مانده، بگذار روزگار بچرخد و به کربلا برسیم. خواهی دید که چطور رفاقتشان را نشان می‌دهند.

تازه حسین که زینب (س) را هم دارد. زینب (س) در آینده به تو نشان خواهد داد که تا کجا می‌شود رفیق بود و رفیق ماند. نام این دونفر را که می‌شنوم، دلم می‌خواهد حرفم را پس بگیرم و بگویم خوش به حال حسین که چنین رفقای دارد.



هفتاد و دو رفیق

تمام شد. رفقای حسین تکمیل شدند. شدند هفتاد و دو رفیق! حتماً می‌گویی با آن همه تواضع و مهربانی حسین (ع)، هفتاد و دو تا کم نیست؟! از من اگر می‌پرسی، این‌ها خیلی هم زیادند. دوست داشتن حسین (ع) کار آسانی نیست! بالاخره روزی که نباید فرارسید. هیچ کس از ازل دلش نمی‌خواست این روز بیاید، اما خدا را که می‌شناسی! حساب و کتابش با من و تو فرق دارد. انگار دنیا را چیده باشد برای امروز! رفقای حسین (ع) را می‌بینی؟ بچه‌باحال‌های روزگار! دارند یکی یکی رفاقتشان را به حسین (ع) ثابت می‌کنند. می‌بینی نام‌هایی که نوشته‌ام، یکی یکی دارند محو می‌شوند؟ تا ظهر نامی در این لوح نخواهد ماند. دلگیر نباش! دوباره نام‌هایی در این لوح ثبت خواهند شد. از من اگر می‌پرسی، خدا حسین (ع) را به زمین فرستاد تا به کمک او بچه‌باحال‌ها را امتحان کند و ببیند کی طرف حسین (ع) است و کی نیست. از من اگر می‌پرسی، خوش به حال هر کسی که رفیق حسین (ع) است.



حادثه‌ای که کام مردم ما را تلخ کرد

# پرواز در شب میرجاوه



ساعت ۲۰ شب چهارشنبه ۶ اردیبهشت در نقطه صفر مرزی ایران با پاکستان، گروهک تروریستی جیش‌العدل ۱۰ نفر از مرزبانان پاسگاه «میل ۱۰۰» از گروهان «چاهندو» منطقه میرجاوه را که در حین گشت‌زنی بودند، غافلگیر کرده و به شهادت رساندند. دادستان زاهدان با اعلام اینکه حال تنها بازمانده این حمله تروریستی نیز وخیم است، گفته است نیروهای مرزبانی و سپاه پاسداران به‌همراه نیروهای امنیتی در حال بررسی حادثه و پیگیری آن هستند.

کارنامه سیاه یک گروهک تروریستی

متأسفانه در چندسال گذشته، بارها شاهد حوادث تلخی مانند حمله تروریستی به مرز میرجاوه بوده‌ایم. گروهک تروریستی جیش‌العدل که مسئولیت این اتفاق را به گردن گرفته، نام آشنایی است که از سال ۹۱ تا به امروز حداقل پنج‌بار در مرزهای ما فعالیت تروریستی انجام داده و توانسته با ربودن یا شهادت مرزبانان کام مردم را تلخ کند. این گروهک که چیزی مشابه برادرخوانده‌اش داعش است، چندسالی است که در کشور پاکستان مخفی شده و هر از چندگاهی برای مرزبانان و مردم استان سیستان و بلوچستان مزاحمت درست می‌کند، هرچندکه پس از هر اقدام آن‌ها، نیروهای مسلح ما پاسخ سختی به آن‌ها داده و بسیاری از اقدامات آن‌ها را نیز قبل از وقوع خنثی کرده‌اند. اما آن‌ها به‌دلیل داشتن پناهگاه در پاکستان و با سوءاستفاده از هرج‌ومرج در این کشور و عدم نظارت نیروهای مرزی پاکستان، همچنان دوام آورده و به فعالیت‌های شوم خود علیه ایران ادامه می‌دهند.

پاکستان، حیاط خلوت تروریست‌ها

روز چهارشنبه تنها چند ساعت قبل از شهادت مرزبانان ایرانی به‌دست تروریست‌ها و گریختن‌شان به پاکستان، رئیس مجلس ملی پاکستان که به‌مدت پنج‌روز به کشور ما سفر کرده بود، با اعلام اینکه ایران اطمینان داده است که هرگز اجازه نخواهد داد از خاک این کشور اقدامی علیه پاکستان انجام شود، گفته بود: «نوار مرزی ایران و پاکستان نیاز به انجام اقدامات بیشتری دارد.» هرچند هنوز مقامات این کشور واکنشی به این حادثه تلخ نشان نداده‌اند، اما فعلاً کشور پاکستان متهم ردیف اول این پرونده است؛ چون آن‌طور که شواهد نشان می‌دهد، پاکستان سال‌هاست

ایرنا

## تردمیل ابزار شکنجه بوده است



# لادن هم کم از ابزار شکنجه ندارد

با شنیدن نام تردمیل خیلی از ما یاد باشگاه محل و ورزش سخت برای وزن کم کردن و خوش‌تیپ شدن می‌افتیم. اما اگر شما دو قرن پیش به دنیا می‌آمدید، با شنیدن نام تردمیل، مو به تنتان سیخ می‌شد؛ زیرا در آن زمان تردمیل که تردویل خوانده می‌شد، وسیله‌ای برای شکنجه زندانیان بوده است. واقعیت این است که تردمیل الهام‌گرفته از اختراعی قدیمی است. در سال ۱۸۱۸ بسر ویلیام کابیت، مهندس انگلیسی، وسیله‌ای به نام «تردویل» tread-wheel را برای شکنجه زندانیان انگلیسی اختراع کرد. زندانیان مجبور بودند روزی شش ساعت روی این وسیله به‌طور مداوم بدون و با چرخاندن چرخ‌های بزرگ دستگاه، غلات را آسیاب کنند.

ایرنا

## ۲۵ میلیون کودک در جهان محروم از تحصیل



# به امید صلح

درست است که تحصیل و رفتن به مدرسه جزو حقوق کودکان است و سال‌هاست که مردم جهان آموزش را حق هر کودکی با هر ملیت و نژاد و دینی می‌دانند، اما متأسفانه هنوز هم کودکان بسیاری در دنیا به‌خاطر جنگ از آموزش محروم هستند و آن‌طور که آمارهای سازمان ملل می‌گوید، تعداد این کودکان خیلی هم کم نیست و حدود ۲۵ میلیون نفر است.

ایرنا

## تولد دو عقاب طلایی در ایران



# خوش خبر باشی

نمی‌دانم چقدر عقاب طلایی استان البرز را که یکی از پرندگان سمبلیک کشورمان است، می‌شناسید. این عقاب کم‌نظیر مدتی است که در خطر انقراض قرار گرفته است. اما این روزها دوستداران عقاب طلایی خوشحال هستند؛ چون برای اولین‌بار در ایران دو جوجه‌عقاب طلایی در کرج متولد شدند. برای حفظ این عقاب‌های تازه متولد شده، آن‌ها را به دور از پدر و مادر نگهداری و به‌صورت دستی تغذیه می‌کنند تا هر دو جوجه‌عقاب، شانس زنده‌ماندن داشته باشند.

الهام صالح از زندگی سومین امام شیعیان، بارها و بارها موضوعات و روایت‌هایی را شنیده‌ایم، کتاب زندگانی امام حسین (ع) هم دقیقاً به همین موضوع می‌پردازد. در این کتاب، از تولد تا شهادت امام حسین (ع) و حتی پس از شهادت ایشان و آنچه بر قافله کربلا می‌گذرد، سخن گفته می‌شود.

## فطرس

ولادت امام حسین (ع) برای خودش داستانی دارد؛ داستانی از حضور جبرئیل برای این ولادت و همراهی فطرس؛ یکی از فرشتگان خداوند: «وقتی فطرس، جبرئیل امین را دید پرسید: «قصه دارید به کجا بروید؟» جبرئیل گفت: «خداوند فرزندی را به محمد(ص) کرامت فرموده و به من مأموریت داده است که تبریک و تهنیت الهی را به پیامبر برسانم» و فطرس گفت: «ای جبرئیل! مرا نیز با خود ببر.» فطرس یکی از حاملان عرش بود که یک‌بار در اجرای فرمان خدا، سستی نشان داد و به‌موجب این کار، به یک جزیره تبعید شد. او می‌خواست نزد پیامبر(ص) برود تا با وساطت ایشان به جایگاه قبلی خود بازگردد. پیامبر(ص) این ماجرا را شنید و راه‌حلی پیشنهاد داد: «به فطرس بگو که دست بر بدن این کودک بگذارد تا مرتبه اصلی خود را به‌دست آورد.» فطرس به‌محض آنکه دست بر بدن مطهر امام حسین (ع) گذاشت، دریافت که رضایت الهی را به‌دست آورده است، پس در ازای به‌دست آوردن مرتبه خود، وظیفه‌ای را برعهده گرفت: «به‌خاطر عنایتی که از جانب امام حسین (ع) شامل حال من شد، تا روز قیامت نیز وظیفه من این است که هر کسی در هر کجا بر حسین (ع) سلام کند و یا صلوات بفرستد، من سلام و صلوات او را خدمت حضرت می‌رسانم.»

## چود و

درباره جایگاه امام حسین (ع) در نزد گهواره‌اش را تکان می‌داد و او را آرام می‌تکان می‌دادند و با امام حسین (ع) سخنی هنگامی که حضرت فاطمه (س) بیدار شد امام حسین (ع) تکان می‌خورد و کس نیست. وقتی موضوع را با رسول خدا(ص) آن شخص، جبرئیل است. «روزی از سرخ‌بخشیده‌ترین شخص را گرفت. کردند: «وارد مسجد شد. دید امام (ع) منتظر بود تا حضرت نماز را به پایان و ستایش سخاوت و بخشندگی خواند رساندند، به قنبر فرمودند: آیا از اموال کرد: بله. چهار هزار دینار باقی مانده است. ردای خود می‌بپچد و از پشت در، آن‌ها هم با مضمون عذرخواهی برای مرد به او فرمود: ای مرد، گوپا عطای ما را در پاسخ گفت: بر این دستی می‌گردد در میان خاک خواهد شد.»



جدی؟! یعنی از دوران کودکی و نوجوانی امام حسین (ع) این‌گونه خلی بد است! خوب آره... قبول دارم؛ اما آخه خیلی کتاب منتشر شده باشد. بررسی کردید یا برایتان سؤال نبوده که دنبالش بگردیم؟ چی بگویم...؟! واقعیتش این است که دنب برایم مهم نباشد! پیش نیامده است. خوب بگذریم. حالا می‌رسیم به دوره جوانی دوران در ذهن داری؟ فکر کنم دوره خانه‌نشینی پدرشان امیرالمؤمنین (ع) دارند با کار سخت کشاورزی و ایجاد با فدک را جبران می‌کنند.

اجازه می‌فرمایید به مناسبت، میلاد امام حسین (ع) پرسش‌هایی را از محضر تون ببرم؟ عیبی ندارد، اما اجازه می‌دهید مصاحبه را یک‌طور متفاوت شروع کنیم؟ موافقت؟ چطور؟

می‌خواهم اول من چند سؤال از شما ببرم.

آخر من مطالعه نکردم؛ آمادگی ندارم...

اتفاقاً به همین دلیل گزینه مناسبی برای سؤال‌های من هست!

یعنی می‌خواهید از من امتحان بگیرید؟

نه! می‌خواهم شناختتان را از معروف‌ترین امام‌مان محک بزنم!

آخر... باشد حاج‌آقا! بفرمایید!

پرسش اولم این است که امام حسین (ع) تا چندسالگی در زمان پیامبر اکرم (ص) زندگی می‌کردند؟ و آن زمان رابطه ایشان و جد بزرگوارشان پیامبر (ص) چطور بوده است؟ سؤال سختی است! نمی‌دانم... قاعدتاً باید کودک بوده باشند... نمی‌دانم دقیق! حالا پرسش دوم: امام حسین (ع) فرزند امام اول بودند. یعنی همه خوبی‌ها و فضائل را داشتند؟ یا آن بزرگواران هم باید مثل بقیه تحت‌تربیت قرار می‌گرفتند؟ خب درست است که آن بزرگواران انسان‌های خاصی بودند، اما حتماً آن‌ها هم باید برنامه تربیتی خاص خودشان را طی می‌کردند.

احسن! درست است! خوب از برنامه تربیتی حضرت زهرا(س) و امام علی (ع) برای رشد دادن امام حسین (ع) چه می‌دانید؟ راستش چیز خاصی توی ذهنم نیست...

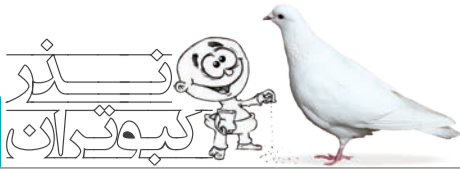


راستش نمی‌دانم! جایی هم ندیدم حسین (ع) هم همراه پدرشان به کارها مشغول بوده باشند. پس چکار می‌کردند؟ نمی‌دانم. شاید مرتب عبادت می‌کرد یعنی کل جوانی‌شان را در مسجد بودند. نه خوب؛ حتماً کارهایی می‌کرد. گفتم که! مطالعه نکردم در این باره...



بهنرکت کس هست که به خورش رحمت زاده باشد و زنده باشد زنده حضرت را مطالعه کرده باشد. برکت همین ماره «امام حسین مردی» را بدستیم، اما برکت «امام حسین زنده» را نمی‌دانم. اما کربلا اطلاعات دارم؛ بی





بکوش تا پر پروانه‌اش شوی، زیرا  
پر از تلالو شمع هدایت است اینجا  
زلزال اشک تو از چشمه خلوص دل  
همیشه اذن دخول زیارت است اینجا

نه دیدن حرم و قبر و صحن و گلدسته  
هدف وصال حقیقی حضرت است اینجا  
دوباره کسب نواب هزار حج کردم  
طواف قبر تو یا ثامن الحجج کردم

## نامه‌ات همین الان رسید

## دادگاه‌های دستان

## یادداشت

### طلوع بی غروب



اسماعیل فیروزی | هنوز یک هفته از جشن بعثت در مدرسه نگذشته بود که معلم کنار تخته کلاس ایستاد و گفت: بچه‌ها هفته گذشته بعثت حضرت محمد(ص) را جشن گرفتیم، اما آیا هیچ کدام از شما می‌دانید چرا این روز، این‌همه برای ما مسلمان‌ها مهم است؟ هرکسی دست بالا می‌برد و چیزی می‌گفت: - آقا به‌خاطر این که خداوند ایشان را برای هدایت انتخاب کرد - اجازه آقا! چون این‌روز اولین روز تولد اسلام است. معلم همه جواب‌ها را تأیید کرد و گفت: شاید بشود همه این نکات را در این جمله خلاصه کرد که بعثت دعوتی ازسوی آسمان برای زمین بود؛ یعنی صدایی به گوش مردمان زمین رسید که از جنس دیگری بود. بعثت یک دعوت سبز بود، اما آیا کسی توانست این دعوت را به‌درستی پاسخ بدهد؟ آیا شما واقعاً‌ای را در تاریخ اسلام به‌خاطر دارید که بشود آن را جواب اهل زمین به دعوت آسمان دانست؟ کلاس در سکوت فرو رفت؛ مگر سکوتی پر از کنجکاو و سؤال؛ مگر می‌شود به صدای آسمان پاسخ داد؟ اصلاً به چه زبانی باید دعوت خدا را پاسخ داد؟ و یا اصلاً چه پاسخی به این دعوت باید داد؟ معلم لبخندی زد و گفت: می‌دانم سؤال سختی است، اما جوابش درعوض شیرین و شنیدنی است. می‌دانید که امروز مصادف است با سوم شعبان، روز تولد امام سوم شیعیان، حسین بن علی(ع). این امام عزیز و بزرگوار، دوران کودکی خود را زیر نظر پیامبر(ص) پشت‌سر گذاشت و پدر و مادر گرمایش نزدیک‌ترین افراد به حضرت رسول اکرم(ص) بودند. بنابراین مثل تمام خانواده‌اش نگران بود که مردم چگونه دعوت خدا را پاسخ می‌دهند. و بالاخره در روزهایی که پیام خدا و دستورات الهی مورد بی‌توجهی قرار گرفت و نزدیک بود پیام بعثت به فراموشی سپرده شود، تصمیم گرفت پیام سبز بعثت را پاسخی سرخ بدهد تا برای همیشه راهی برای اوج گرفتن از زمین به آسمان باز شود. امروز روز تولد کسی است که روز عاشورا با فدا کردن عزیزترین داشته‌هایش به دعوت خدا پاسخ گفت.

سلام، سلامی از جنس بهار تقدیم به دوست خوبم در مرکز آفرینش‌های ادبی کانون. حالت چطور است؟ راستی روز معلم بر تو استاد عزیزم مبارک... بر همه شما عزیزانی که در کانون پرورش فکری برای همه نوجوانان تلاش می‌کنید و برایشان هم دوست هستید و هم یک استاد گرانقدر. برایت چند خبر هم دارم. من همیشه گزارش‌های خودم را با دوست عزیزم در میان می‌گذارم. اما خبر اول: در المپیاد ریاضی، نفر اول در مدرسه و نفر سوم در ناحیه شدم و در المپیاد ادبیات، نفر دوم در مدرسه و نفر چهارم در ناحیه شدم. خبر دوم اینکه در انشای نماز، نفر اول در مدرسه و نفر اول در ناحیه شدم. از مادرهایی که فرزندان در درس خوان دارند در مدرسه تقدیر کردند. به مادر من هم که جزء همان مادرها بود، یک گل و تقدیرنامه دادند. امیدوارم خوشحال شده باشی دوست گلم... بازهم روز استادان خوب کانون مبارک. یک شعر و متن ادبی درباره حضرت ابوالفضل العباس(ع) نوشته‌ام، امیدوارم خوشتان بیاید و نظر تان را بنویسید.

السلام علیک یا حسین بن علی  
السلام علیک یا ابوالفضل العباس  
بی‌تابم چون نیست رخ مهتاب به‌رویم  
سردم دگر نیست دست علمدار به‌سویم  
من آب فراتم، ولی ای کاش که عباس  
شاهد یاس در آن لحظه حساس نبودم

آب موج می‌زند، از فرات می‌خواند سقا را. آب موج می‌زند... از سراب تا لبان خشکیده، از دل بی‌تاب رباب و طفلی که آرام کرده خواب. آب موج می‌زند، قلب سقا شکل فرات شده. علمدار رخصت می‌خواهد از سرورش حسین(ع) تا برای اهل حرم آب بیاورد. آری، سقا پشت به تمام پستی‌ها و پلیدی‌ها می‌کند و ابر مرد کربلا دست به زیر آب می‌برد؛ نه برای نوشیدن، برای سخن گفتن با آب. او این چنین سخن می‌گوید: تو از شدت سیرابی آب روی آب می‌ریزی و آن طفل شش‌ماهه، در آرزوی قطره‌ای آب است.

چه گویم به تو آب! که نامت تسکین‌دهنده قلب طفلان هم نمی‌شود. علمدار کربلا، امیدوارم در در مشک ذخیره کرده است. می‌رود به‌سوی خیمه‌ها، می‌رود به‌سوی طفلان حسین(ع). آب تلاطم عجیبی پیدا کرده است، چندلحظه بعد سکوت فرات را فرا می‌گیرد و علمدار کربلا با دو بال به‌سوی پروردگار می‌شتابد...

بی‌صبرانه منتظر جواب نامه‌ام هستم. مینا

### دوست خوبم مینا سلام!

امیدوارم حالت خوب باشد و دلت شاد شاد. از دریافت نامه‌هایت خیلی خوشحال شدم. امیدوارم همیشه همین‌طور موفق باشی و پیوسته موفقیت‌های بیشتری کسب کنی. قطعه‌های ادبی زیبایی نوشته بودی و شعرهای قشنگی سروده بودی. امیدوارم به نوشتن ادامه دهی و هر روز بهتر از روز قبلت باشی. راستی! اخیراً از چه شاعرانی شعر خوانده‌ای؟ کتاب جدیدی هم خوانده‌ای؟ لطفاً در هر نامه که می‌نویسی، از شعرهایی که خوانده‌ای و حفظ کرده‌ای هم برابم بنویس. یک مجموعه شعر به نام «شاید همین اطراف باشد» سروده آقای «عباسعلی سپاهی‌یونس» برایت گذاشته‌ام. لطفاً آن را بخوان و نظرت را دربره‌اش در نامه بعد برابم بنویس. به‌خاطر تبریک روز معلم ازت تشکر می‌کنم. نامه شیرین‌ات حسابی سرحالم کرد. ممنون دوست خوبم. دشت گل‌های بهاری تقدیم به مهربانی تو! متن ادبی هم که برای حضرت ابوالفضل(ع) نوشته بودی، خیلی زیبا بود. در بعضی از جمله‌ها نثر آهنگین می‌شود و من را یاد متن‌های عارفانه می‌اندازد. «از سراب تا لبان خشکیده، از دل بی‌تاب رباب و طفلی که آرام کرده خواب.» معلوم است که برای انتخاب واژه‌ها و کلمه‌ها دقت داشته‌ای.

مینا جان! اعتقادات و علایق قلبی ما زمینه و بهانه خوبی برای نوشتن است. این نوشته‌ها به‌قول اهل قلم «کوششی» نیست و «جوششی» و دلی است. برای همین تأثیرگذارتر است. یکی از همین علایق قلبی ما، قهرمانان بزرگ کربلا هستند که وقتی نامشان را می‌شنویم، بی‌اختیار دلمان پرشتاب‌تر از قبل می‌تپد. اگر دوست داری روایت متفاوتی از عاشورا را و با قلم ادبی زیبا بخوانی، توصیه می‌کنم کتاب

## یک نامه من آب فراتم ولی ای کاش...

به نام خداوند سیب‌های سرخ

از غربت اذان ابوالفضل(ع)  
از لحن مهربان ابوالفضل(ع)  
انگار شور نام حسین(ع) است  
می‌جوشد از زبان ابوالفضل(ع)  
گهواره شیبی پرتشویش  
آغوش کهکشان ابوالفضل(ع)  
بار هزار و یک غم سنگین  
بر شانه جوان ابوالفضل(ع)  
پر می‌کشند اهل قبیله  
یک‌یک از آسمان ابوالفضل(ع)  
کل می‌کشند مردم کوفه  
در کوچ‌های جان ابوالفضل(ع)  
نجوای آب و یک لب تشنه است  
پایان امتحان ابوالفضل(ع)

شاعر: محبوبه بزم آرا

«تشنه لبان» اثر «حمید گروگان» از انتشارات کانون پرورش فکری را حتماً بخوانی.

این هم بخشی از این کتاب: «اینک، این شریعه فرات و اینک این آب! آب خوشگوار! عباس است و ده ده سوار؛ هر یک ستان بر دست و تیر و کمان حایل، آماده پیکارا دشمن می‌داند اگر عباس غضب کند و خط بر چین اندازد و شمشیر برافرازد، یک تن برجای نمی‌گذارد. پسر ولی‌الله است! پسر اسدالله‌الغالب، علی بن ابیطالب! برادر حسین، امام زمان و زمین؛ فرزند فاطمه کلایه، ام‌البین! بر اسب راهوار خویش که پیش می‌آید، کوفیان را تن‌به‌تن جرئت مقابله نیست. ناچار به همه‌هم حمله؛ به حمله همه‌هم!»

(صفحه ۲۳۷ کتاب تشنه لبان اثر حمید گروگان)

امیدوارم تو را برای خواندن و نوشتن متن‌های بیشتری تشویق کرده باشم.

مینا جان می‌دانم که اندوه کربلا آنقدر و آنقدر بزرگ است که ناخودآگاه در ایام تولد قهرمانان این واقعه هم نوشته‌مان رنگ غم می‌گیرد و فضای متن پُر اندوه می‌شود. اما جالب است بدانی که شهادت برای اهل کربلا یک پاداش شیرین و دوست‌داشتنی بود و نوشته‌اند که مردان خدا هرچه به شهادت نزدیک‌تر می‌شوند، چهره آن‌ها بنفش‌تر و شادتر می‌شود. شاید شما هم به‌عنوان یک نویسنده آینده‌یاد باشد شغل آینده‌ات را من انتخاب کردم! باید صورت‌ها و شیوه‌های دیگری را از روایت‌های دینی به‌ویژه برای کربلا تجربه کنی. با خلاقیتی که از تو سراغ دارم، حتماً می‌توانی زیاد زیاد زیاد بخوان و زیاد هم بنویس. منتظر نوشته‌های تو هستم.

دوست تو در مرکز آفرینش‌های ادبی

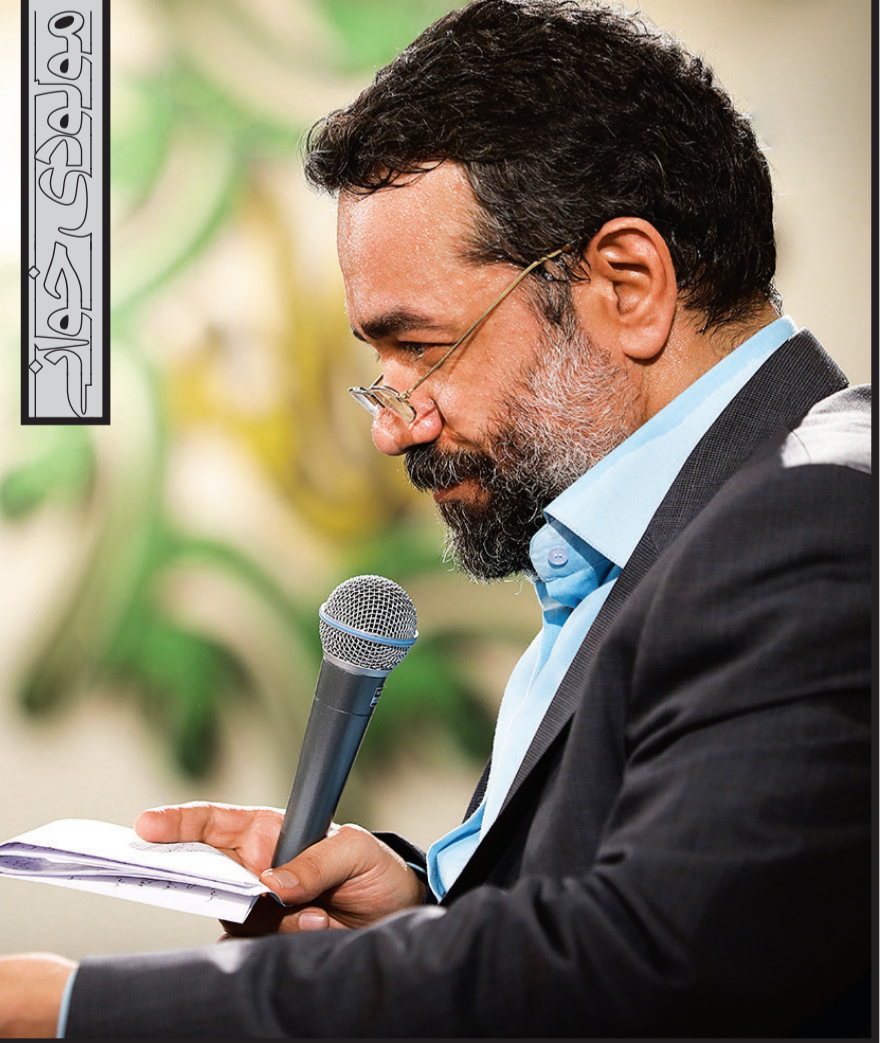
نور آمد عالم نور باران با شهاب است | عالم همه مهمان بیت بوترب است | در لحظه این روهمایی هر دعایی | دست دعا بالا زفته مستجاب است | جمع نفوس مطمئنه جمع و در بین | نفس نفیسی جلوه ام‌الکتاب است | با بوسه‌هاشان گرم استقبال از اویند | در کوره این زرگری عالم مذهب است | آقای محشر کنیه این نورسیده است | ارباب عالم شأن این عالیجناب است | در جام مشتاقان او آب حیات است | این در که امشب باز شد، باب نجات است | آن شب که خواب فاطمه تعبیر می‌شد | سقف بهشت از گل پر از قندیل می‌شد | آن شب که جمع چار همراه بهشتی | از برترین بانوان تشکیل می‌شد | آن شب که ناموس الهی پا سبک کرد | حایل به دورش بال جبرائیل می‌شد | از عرش با جاه و جلال و فر و شوکت | از مقدم ارباب ما تجلیل می‌شد

شکر خدا آمد خدای عشق، ور نه | باب نجات و عاشقی تعطیل می‌شد | ارباب ما در عالم ذر تا بلی گفت | بعد از بلی گفتی به ما هم یا علی گفت | این احسن تقویم و این اوقات شیرین | تاویل والزیوتون رسید بعد والتین | شاخ درخت سیب شد غرق شکوفه | با عطر سببی که به هر درد است تسکین | همراه فطرس ساکنان آسمان‌ها | لبیک می‌گویند و می‌ریزند پایین | با هر تپش از نبض او ذرات عالم | حاجات می‌آرند و می‌گویند آمین | جبریل بالای سرش گرم تلاوت | والفجر طاهها قدر کوثر حشر یاسین | قنقاده را باباش در دستش گرفته | از جذبه‌اش دل‌ها همه آتش گرفته | او آمد و دلدادگانش جان گرفتند | لاهوتیان روی سرش قرآن گرفتند | آب از همه بی‌تاب‌تر از شوق پابوس | نیل و فرات آرایش طغیان گرفتند | در بی‌زمان آزادگان کل تاریخ

دستان خود را سوی این دامان گرفتند | آوارگان بیچارگان درماندگان با | نام شفابخشش سر و سامان گرفتند | بعد از خداوندی برای مکتب او | روز الست از عاشقان پیمان گرفتند | ای آنکه او را حق تعالی گفته حصنی | یا سید الأحرار یا مولا اغثنی | روح البقایی در دل این دار فانی | روح مقامات امیر مؤمنانی | الحمد للهی صراط مستقیم | مدح تو مستور است در سیخ المثلالی | عیساست در کوی تو سرگرم طبابت | موساست در ملک تو مشغول شیبانی | خون خدایی، پس خدا هم در تو جاریست | پس از تو مستثناست قول لن ترانی | این حال مشتاقی و این دستان کوتاه | ماییم و عشق و این دل آشفشانی | این درد عشقم را چرا درمان کنم من؟ | حال جنونم را چرا پنهان کنم من؟

دستت که مشتاق است الله معک را | داده لطافت بال‌های شاپرک را | مع را می‌گیری، ولیکن دست گیری | از غیر تو هرگز نمی‌خواهم کمک را | در بند تو بودن، خدا را سجده کردند، | بخشید روح بندگی تحت الحنک را | روز قیامت که تمیز خیر و شر است | با حب تو حق دست می‌گیرد الک را | بگشای دست، از فرط مستی گر گرفتیم | از بس که من نوشیدم این جام خنک را | دستان تو لطف خداوند قدیر است | محکم‌ترین دستان

## مجموعه خواب‌های



بیعت با غدیر است | خورشید و ماه از نور تو تابنده هستند | جان عدن از عطر تو آکنده هستند | سردارهای سرفراز جبهه حق  
پیش تو از سر داشت شرمند هستند | تو پادشاه کشور جاودیانی | کل شهیدان درکارت زنده هستند | میدان عشقت را حریفی تا ابد نیست | در این میان دل‌ها همه بازنده هستند | وقتی زیارت‌نامه تو سجده دارد | یعنی تو اربابی و باقی بنده هستند | در آتش عشق تو بردا و سلامیم | تا هست و بوده، تو امیری، ما غلامیم | میلاد تو تیغ یقین بر فرق شک زد | حق با تو و عشق تو عالم را محک زد | ابلیس تأثیر تو را در قلب‌ها دید | آنگاه بر روی کرپه‌ش صورتک زد | یا زندگی یا مرگ، اما هر دو یا تو | جانا دل دیوانه‌ام از عشق لک زد | از فرط شادی صبح میلاد تو تا شب | خورشید دف زد، ماه و اختر نی‌لک زد | شام سپاهش روز، هرکس با تو صادق | در عشق تو بیچاره هرکس که کلک زد | هرچند من خیلی بدم، دریاب ارباب | ای عشق! عاشق آمدم، دریاب ارباب | آنکه سرش بر خاک تو افتاده هستم | دل‌داده هرکه به تو دل داده هستم | باید که عاشق رنگی از معشوق گیرد | در عشق بی‌پیرایه هستم، ساده هستم  
سریسته می‌گویم همیشه قبله‌ام را | گم می‌کنم وقتی سر سجاده هستم | ایل و تیبارم شد اسیر نسل در نسل | من از تبار مردم آزاده هستم | در مکتب آموختم سرباز باشم | یعنی یمن یا هرکجا، آماده هستم | ای کف عالم! آمدم اینجا پانم | اسم تو را حک کرده‌ام بر استخوانم | یا تو پر از آرامش و بی‌تو تباهم | یا تو سپیدی هستم و بی‌تو سیاهم | در روزگاری که پر از دلواپسی‌هاست | در ظل نام نامی تو سربه‌راهم | هر بار جای دیگری راهم ندادند | در جای خوب خانه‌ات دادی پناهم | خواب و خیال من شده دولت‌سرایت | دل‌بسته آن گنبد و آن بارگاهم | هرکس ز من نام و نشان پرسید، گفتم | کوچک‌ترین جاروکش دربار شاهم | دولت‌سرایت آبروی مشرقین است | ذکر اذان عرشیان حب الحسین است | این رود جاری در قنون تفسیر دارد | این رنگ بیری، رنگ خون، تفسیر دارد | آیات توحیدی عقل کل گواه است | این‌گونه سرخ از جنون تفسیر دارد | والعاقبه رازی مگو لمتقین است  
قد افلح در مؤمنون تفسیر دارد | تفسیر المیزان علامه است اینکه | انا الیه راجعون تفسیر دارد | متن مقاتل شرح کل ماجرا نیست | نقطه به نقطه آن متون تفسیر دارد | گودال نیره داغ غربت، تشنگی، زخم | هر جزء از این آزمون تفسیر دارد | اسرار مستورند در سیجای اسما | این حا و سین و یا نون تفسیر دارد | من مبتلای مبتلای ابتلایت | من بیقرارم، بیقرار کربلایت | بیا نگار آشنا شب غم سحر نما | مرا به نوکری خود شها تو مفتخر نما | ای کل وفا حسین، معدن سخا حسین | می‌کشی مرا حسین | حسین آرام جانم، حسین روح و روانم |